

Neglect of Sentence Context as a Factor in the Formation of Political Quran- Centered Doubts

Mohammad Abedi*

Received Date: 2025/1/18

Accepted Date: 2025/3/2

Various factors such as “social and political motivations and agendas,” “external environment and prevailing conditions of the era,” and “the exegete’s lack of skill in utilizing contextual evidence and indicators” can facilitate the production of political Quran-centered doubts. While final judgment regarding certain social and political factors, such as the motivations and intentions of those who generate political doubts, may be speculative and conjectural, other factors, such as skill-related contexts-like the use of contextual evidence-can be evaluated with documentation. The existence of a significant volume of “failure to use or misuse of sentence context” in political doubts raises the question of whether this component can be identified as one of the factors in the production of political doubts. This research emphasizes the hypothesis that failure to recognize-regardless of motivational intent and whether inadvertent or deliberate-the presence or absence of sentence contextual evidence has been part of the foundation for generating political doubts from the Noble Quran. The outcome of this research, organized through description and analysis, demonstrates the necessity of adhering to sentence context and criteria for its use in understanding God’s political intent, thereby closing one pathway for the creation of political doubts and opening a pathway for identifying such doubts. Through explaining doubts in each section, the correct political understanding of the verse is presented.

Keywords: *Political doubt, context rule, sentence context, Noble Quran.*

* Assistant Professor and Faculty Member at the Research Institute for Islamic Culture and Thought (abedi.mehr@yahoo.com).

نصف سنوية علمية محكمة
مطالعات شبهه پژوهی
السنة الثانية، الرقم الخامس، الخريف والشتاء ١٤٤٥ق

تمهيد الطريق لتجاهل سياق الجمل في تكوّن الشبهات السياسية القرآنية

محمد عابدي*

القبول: ١٤٤٦/٩/١

الإستلام: ١٤٤٦/٧/١٧

إن عوامل وأسباب مختلفة مثل «الدوافع والأغراض الاجتماعية والسياسية»، و«البيئة الخارجية التي تحكم العصر والزمان»، و«عدم مهارة المفسر في استخدام القرائن والعلامات»، من شأنها أن تسهل إثارة الشبهات السياسية القرآنية. وفي الوقت نفسه، ورغم أن الأحكام النهائية بشأن بعض العوامل الاجتماعية والسياسية، مثل دوافع مثيري الشبهات السياسية ونواياهم، قائمة على الظن والحدس، فإن بعض العوامل، مثل الأسباب المتعلقة بالمهارات، كتوظيف القرائن، يمكن الحكم عليها مستنداً وموثقاً. إن وجود قدر كبير من «عدم التوظيف أو التوظيف غير المناسب لسياقات الجمل» في الشبهات السياسية يثير هذا السؤال: هل يمكن اعتبار هذا العنصر من عوامل إثارة الشبهات السياسية؟ يؤكد البحث الحاضر على الافتراض القائل بأن عدم فهم وجود قرينة من عدمها في سياق الجمل بغض النظر عن تحفيزية النوايا وقصديتها أو سهويتها، كان من عوامل إثارة الشبهات السياسية القرآنية. قد توصل هذا البحث الذي انتهج المنهج الوصفي والتحليلي إلى إثبات ضرورة الالتزام بسياق الجمل ومعايير توظيفه في فهم مراد الله السياسي لسدّ طريق أحد عوامل إثارة الشبهات السياسية وفتح طريق للتعرف على هذه الشبهات بحيث يتم تقديم القراءة السياسية الصحيحة للآيات من خلال تبين الشبهات فيها.

الكلمات المفتاحية: الشبهات السياسية، قاعدة السياق، سياق الجمل، القرآن الكريم.

زمینه‌سازی بی‌توجهی به سیاق جملات؛ در تکنون شبهات سیاسی قرآن‌محور

محمد عابدی*

تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۱۲/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۲۹

چکیده

زمینه‌های متنوعی مانند «انگیزه و اغراض اجتماعی سیاسی»، «فضای بیرونی و حاکم بر عصر و زمان» و «فقدان مهارت مفسر در استفاده از قراین و نشانه‌ها» می‌تواند تولید شبهات سیاسی قرآن‌محور را تسهیل کند. در این میان هر چند قضاوت نهایی در مورد برخی زمینه‌های اجتماعی و سیاسی مانند انگیزه و قصد تولیدکنندگان شبهات سیاسی به صورت گمانه‌زنی و حدس ممکن است، ولی درباره برخی زمینه‌ها مانند بسترهای مهارتی - همچون استفاده از قراین - به صورت مستند می‌توان قضاوت کرد. وجود حجم معتناهی از «استفاده نکردن یا استفاده نابجا از سیاق جملات» در شبهات سیاسی، این پرسش را به میان کشیده است که آیا این مؤلفه می‌تواند به‌عنوان یکی از زمینه‌هایی تولید شبهات سیاسی معرفی شود؟ تحقیق بر این فرض تأکید دارد که تشخیص ندادن - فارغ از بحث انگیزشی نیت و سهوی یا عمدی - وجود یا عدم وجود قرینه سیاق جملات، بخشی از زمینه تولید شبهات سیاسی از قرآن کریم بوده است. دستاورد تحقیق که به روش توصیف و تحلیل سامان می‌یابد، اثبات ضرورت پای‌بندی به سیاق جملات و معیارهای استفاده از آن در فهم مراد سیاسی خداوند برای بستن مسیر یکی از زمینه‌های ایجاد شبهات سیاسی و گشودن مسیری برای تشخیص این‌گونه شبهات است که با تبیین شبهات در هر قسمت، فهم سیاسی درست از آیه معرفی شده است.

واژگان کلیدی: شبهه سیاسی، قاعده سیاق، سیاق جملات، قرآن کریم.

خاستگاه‌شناسی شبهات، یکی از مباحث «پیراشبهاتی» و مطالعات درجه دوم است و بر این موضوع تمرکز دارد که چه شرایط تاریخی و زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، تاریخی، علمی و دانشی، زبانی، مهارتی، انگیزه‌ای و قصدی در فهم نادرست متن و ایجاد شبهات نقش دارند؟ زمینه‌ها شامل طیف وسیعی از «انگیزه و اغراض اجتماعی سیاسی»، «فضای حاکم بر عصر و زمان فهمنده متن قرآن»، «فقدان مهارت استفاده از قراین و نشانه‌ها» و... می‌شود، ولی تشخیص و قضاوت نهایی در مورد بیشتر این زمینه‌ها همچون انگیزه‌شناسی شبهه‌سازی، به صورت گمانه‌زنی و حدس ممکن است، ولی اگر بر زمینه‌های علمی و مهارتی که تسهیل‌گر تولید شبهه می‌شوند، تمرکز شود - مانند مهارت داشتن فرد در تشخیص بود و نبود قرینه لفظی سیاق جملات - به صورت مستند به تبیین زمینه‌های انحراف از فهم و رسیدن به برداشت غلط و مشتبه می‌توان دست یافت. مشاهده حجم معتنا به از شبهات با خاستگاه غفلت از سیاق جملات یا استفاده نابجا از این قاعده، این پرسش را به میان کشیده است که از منظر سیاق جملات، چه زمینه‌هایی در تولید شبهات سیاسی وجود دارد؟ فرض تحقیق بر این است که نداشتن مهارت تشخیص وجود یا عدم وجود قرینه سیاق جملات، بخشی از زمینه‌های تولید شبهات در عرصه سیاسی از قرآن کریم است. گردآوری اطلاعات پژوهش حاضر، کتابخانه‌ای است و در تبیین شبهات، روش توصیف و تحلیل را به کار می‌گیرد تا ضرورت جلب توجه و پای‌بندی به مهارت تشخیص سیاق جملات و مهارت استفاده از قواعد مرتبط با آن را اثبات کند. مفسران بزرگی چون علامه طباطبایی، اصل سیاق را به عنوان قرینه پیوسته لفظی در تفسیر می‌پذیرد و در فهم مراد الهی، در حجم وسیعی از آن استفاده کرده است، با این حال استفاده از آن نیازمند توجه به ظرافت‌ها، قواعد و به عبارتی داشته‌های علمی و مهارت‌های عملی است که بخش مهمی از زمینه دستیابی به فهم معتبر - در کنار زمینه‌های انگیزشی و... - را سامان می‌دهد؛ از جمله اینکه:

۱. تحقق سیاق جملات نیازمند دو شرط است: «ارتباط صدوری یا پیوستگی در نزول (نه صرف چینش در مصحف)» و «ارتباط موضوعی و نزول پیرامون یک موضوع» (بابایی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۲۸۰-۲۸۳).
۲. دلالت سیاق (که از باب التزام عقلی لفظ است) (طباطبایی، ۱۴۱۷ ج ۳، ص ۴۸/خیمینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۵۵/سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۱۶۰/خیمینی، ۱۴۱۸، ص ۱۳-۱۴/معرفت، ۱۳۸۷، ص ۳۱-۳۳)، باید شفاف و التزام قریب باشد؛ زیرا التزام بعید، به احتمال زیاد باعث خطای مفسر خواهد شد؛ بنابراین برداشت‌کننده سیاسی نباید بر مبنای التزام‌های بعید به ارائه «برداشت قطعی» پردازد.

۳. اقتضای سیاق جملات باید با ادله دیگر تعارض نداشته باشد، وگرنه - چون حجیت دلالت سیاق از باب حجیت ظواهر است و ظاهر در تعارض با نص، حجیتش خود را از دست می‌دهد - ادله دیگر مقدم می‌شوند؛ برای مثال علامه طباطبایی در مواردی ظاهر روایتی را با سیاق آیه معارض دیده، در ظاهر روایت تصرف کرده است و این امر نشان می‌دهد سیاق آیه را قوی‌تر دانسته است؛ مانند روایتی در مورد اقسام ملائکه که به دلیل عدم معارضه با سیاق آیه «أُولَىٰ أَجْحِدَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ» و روایات دیگر، به نوع غالب حمل می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۹-۷).

۴. اگر معنای یک جمله بین دو معنای متناسب با سیاق، مردد باشد و اراده هر یک از آن دو معنا معقول باشد، سیاق تأثیری در فهم معنا و تعیین یکی از آنها ندارد. همچنین اگر جمله‌ای ظهور در معنایی داشته باشد که با سیاق و معنای جملات قبل و بعد تناسب نداشته باشد، سیاق صارف از معنا نمی‌شود و ظهور جمله را تغییر نمی‌دهد (بابایی، ۱۳۹۵، ص ۱۲۹-۱۳۰).

۱۰۹

در تبیین پیشینه موضوع مورد تحقیق، گفتنی است درباره سیاق به صورت عام، مقالات متعددی نگارش یافته است که بخشی از آن به جملات و گاهی با نگاه آسیب‌شناسانه مرتبط است؛ مانند «بررسی و تحلیل قرینه سیاق و تأثیر آن بر فهم قرآن با رویکرد آسیب‌شناختی» (ر.ک: حسن‌بیگی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۹-۱۳۵) و «آسیب‌شناسی تطبیق قاعده سیاق در تفسیر آیات قرآن» (ر.ک: حسینی کاشانی، ۱۳۹۳، ش ۲۱، ؟). آثاری نیز آیاتی را به صورت موردی تفسیر کرده اند؛ مانند آیات ولایت، امامت و... که گاه ابعاد سیاسی دارند و گاهی به رعایت نشدن شرایط سیاق جمله‌ها اشاراتی داشته‌اند؛ مانند «قرآن و امامت اهل بیت (ع)» (ر.ک: عظیمی فر، ۱۳۸۸) و «آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری» (ر.ک: اسعدی و همکاران، ۱۳۸۹)، ولی پژوهش پیش رو به طور خاص به مسئله سیاق جملات، آن هم فقط در برداشته‌های سیاسی تمرکز دارد و نخستین اثری است که به صورت موضوعی به زمینه‌شناسی شبهات سیاسی قرآنی (با تأکید بر قاعده سیاق جملات) تمرکز دارد.

۱. مفهوم‌شناسی

پیش از ورود به بحث، لازم است مقصود از مفاهیم به‌کاررفته معرفی شود:

- قرینه: اموری اند که با کلام به‌گونه‌ای ارتباط دارند و در فهم مفاد کلام و منظور متکلم مؤثرند. قرینه‌ها گاهی پیوسته به کلام و گاه جد از آنند؛ در هر دو صورت، از مقوله الفاظ (متصله لفظی، منفصله لفظی) یا غیرالفاظ (متصله غیرلفظی، منفصله غیرلفظی) هستند (بابایی، ۱۳۹۵، ص ۱۲۰-۱۲۱).

- سیاق و سیاق جمله: فارغ از آرا و مناقشات در تعریف و مبانی و قلمرو سیاق (صدر، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۹۰/زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۰۰/العک، ۱۴۰۶، ص ۸۱/فاکر، ۱۳۸۶، ص ۲۸۰)، منظور «قراین



پیوسته لفظی است» که با لفظ همراه و به آن متصل اند. سیاق، قرینه لفظی متصل در کلام است که از کنار یکدیگر قرار گرفتن جملات و عبارات برای یک واژه یا عبارت و بخش های گوناگون یک سخن پدید می آید (رجبی، ۱۳۷۹، صص ۱۲۰ و ۱۲۵). سیاق انواع گوناگونی دارد: «سیاق کلمات»، «سیاق جمله ها» و «سیاق آیات» (فاکر میدی، ۱۳۸۶، ص ۲۸۹). در علم اصول از دلالت سیاق در بحث حجیت ظواهر با عنوان «دلالة الإقتضاء» بحث می شود که در برابر «دلالة التنبیه» و «دلالة الإیض» است. بعضی اصولی ها دلالت های اقتضاء، تنبیه و اشاره را جزء دلالت سیاق می دانند. حجیت دلالت و اصل قرینه بودن سیاق، از اصول عقلایی محاوره است و همه زبان ها به نقش آن در تعیین معنای واژه توجه دارند. این دلالت از مقوله دلالت عقلی و بر اساس التزامات عقلی الفاظ است؛ بنابراین در کاربرد سیاق فقط از التزامات لفظ استفاده می شود و استفاده از قراین خارجی (شأن نزولها، آیات دیگر قرآن که در کنار آیه مورد بحث قرار ندارد، قواعد شرعی و...) دلالت سیاق نیستند. «سیاق جمله» نیز خصوصیتی است که از مجاورت جمله با جمله های دیگر به دست می آید؛ به گونه ای که در ظهور آن جمله تأثیر می گذارد و یک جمله از آیه، قرینه جمله دیگر همان آیه می شود (قرینه سیاق جمله ها به شرط ارتباط صدوری و موضوعی جمله ها معتبر است).

- تفسیر: فارغ از معانی لغوی و مناقشات متعدد در مورد اصطلاح تفسیر (عابدی، ۱۴۰۲، صص ۵۷-۶۳)، منظور برداشت علامه طباطبایی از این اصطلاح است: «التفسیر هو بیان معانی الآیات القرآنیة والكشف عن مقاصدها و مدالیلها: تفسیر، بیان معانی آیات قرآنی و کشف از مقصدها و مدلول های آنهاست» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴/ نیز: زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۸۵). در این تعریف، دو مرحله «بیان معنای آیه» و «پرده بردای از آنچه خداوند از این آیات قصد کرده است (مراد جدی خداوند)»، برای فرایند تفسیر مشخص شده است. تفسیر سیاسی به عنوان علم، دانشی است که بر اساس مجموعه ای از مبانی، اصول و قواعد سیاسی، امکان بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقاصد و مدالیل آنها را به منظور شناخت منظم اصول و قواعد حاکم بر اداره جامعه، اعم از «حیات اجتماعی و اقتصادی»، «جنگ و صلح» و «روابط فردی و بین المللی» فراهم می آورد (عابدی، ۱۴۰۲، ص ۵۸) و به عنوان عملیات تفسیری، بخشی از تفسیر است که در آن مفسر بر بیان معانی آیات و کشف مقاصد و مدلول های سیاسی خداوند از آیات تمرکز دارد و می کوشد ظرفیت سیاسی آن دسته از آیات قرآن را که بدون رویکرد سیاسی، ناشناخته می ماند، کشف کند و آیات را با رویکرد سیاسی تفسیر نماید (همان). برداشت سیاسی متأخر از تفسیر سیاسی و به نوعی تابع و برآیند آن است؛ یعنی پس از آنکه مراد الهی از آیه روشن شود، مخاطب به دنبال آن است که نسبت به «مسئله سیاسی خود» به پاسخ برسد. به این عمل، برداشت سیاسی اطلاق شده است. برداشت

سیاسی، نتیجه و برآیندگیری سیاسی از تفسیر است. مراجعه‌کننده به قرآن، نخست فهمی از مراد خدا از متن به دست می‌آورد (تفسیر). در مرحله بعد تلاش می‌شود بر مبنای آن تفسیر و فهم از مراد، پاسخی به مسئله سیاسی مورد نظر ارائه شود (همو ۱۴۰۱، ص ۷۹). شبهات سیاسی در تحقیق حاضر ناظر به همان برداشت‌های نادرست سیاسی از قرآن است که زمینه‌هایی چون رعایت نکردن ضوابط و زمینه‌هایی چون نداشتن مهارت تشخیص قراین و نشانه‌های دخیل در تعیین معنای مراد سیاسی از آیات به وجود آمده‌اند.

- قواعد تفسیری: مقصود ضابطه‌ها و دستورالعمل‌های کلی برای تفسیر قرآن (مبتنی بر مبانی متقن عقلی، نقلی و عقلایی) است که با وجودشان تفسیر ضابطه‌مند می‌شود و خطا در فهم معنا و مراد آیه کاهش می‌یابد (بابایی، ۱۳۹۵، ص ۱۶/ نیز ر.ک: جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵-۱۴۰۰، ج ۸، ص ۳۰) و تفسیر و برداشت‌های قابل اعتمادی به دست می‌آید.

در ادامه آسیب‌های برداشت سیاسی از قرآن در عرصه سیاق جملات در دو بخش معرفی می‌شود؛ با این توضیح که در یک تقسیم کلان می‌توان ادعا کرد این آسیب یا ناشی از غفلت از قاعده سیاق جملات یا برخاسته از استفاده نادرست از آن می‌باشد.

۲. غفلت از قاعده سیاق جملات، زمینه‌ساز شبهه سیاسی

بی‌توجهی به سیاق جملات یا نادیده‌انگاری آن بخش مهمی از زمینه ایجاد شبهات سیاسی وارده به فهم معتبر از آیات شده است که شایع‌ترین آنها در حوزه عطف جملات، مرجع ضمائر در جمله‌ها و ترتب جملات است. نمونه‌هایی از این زمینه‌سازی‌ها بدین شرح است:

۲.۱. غفلت از نقش تعلیلی جمله معطوف؛ شبهه استبدادی بودن حکومت پیامبر ﷺ

جملات نسبت‌های متنوعی با یکدیگر دارند؛ گاهی به یکدیگر وابسته و زمانی نسبت به یکدیگر بی‌ارتباط و مستأنف‌اند و این رابطه‌مندی و عدم ارتباط و تأثیر آن بر معنا و مراد کلام، در دانش‌های گوناگونی همچون علم نحو، بلاغت و معانی و بیان قابل رصد است. بررسی تطبیقی تفاسیر و برداشت‌ها گویای این است که گاهی بی‌توجهی نسبت به نقش و جایگاه جملات باعث تولید شبهه سیاسی شده است. یکی از مصداق‌های بی‌توجهی به «سیاق جملات»، غفلت از نقش تعلیلی جمله معطوف است که نمونه آن در حوزه سیاسی را در مورد مسئله اطاعت از پیامبر ﷺ می‌توان تبیین کرد.

۲-۱-۱. تبیین آسیب و پاسخ آن

ادعا شده است «اساسی‌ترین چیزی که محمد ﷺ در تمامی جنبه‌های زندگی از جمله سیاست از مردم می‌خواهد، تسلیم مطلق است و در قرآن با تأکید فراوان از مردم خواسته شده است به طور مطلق از او اطاعت کنند». نویسنده پس از ادعای مذکور، به آیه ذیل توجه می‌دهد:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا: هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، [در برابر فرمان خدا] داشته باشد و هرکس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است! (احزاب: ۳۶).

وی پس از بیان آیه و ردیف کردن آیاتی از این دست، نتیجه می‌گیرد:

مردم باید صددرصد تسلیم محمد باشند. در مقابل محمد، حق هیچ‌گونه اختیاری ندارند، حتی حق محمد نسبت به خود مردم از خود مردم بیشتر است؛ یعنی اختیار محمد در جان و مال و ناموس مردم، بیشتر از خود مردم است. اگر محمد گفت که مالت را به من بده یا چنان کن، باید بکنی ... اگر محمد گفت زنت را به من بده، باید بدهی؛ چنان‌که محمد همین کار را در مورد زینب بنت جحش، همسر پسرخوانده‌اش کرد و زن زیبای او را تصاحب کرد ... باید نامعقول‌ترین یا غیراخلاقی‌ترین دستورات محمد ... را بی‌چون و چرا انجام دهد ... استبداد دینی، فاجعه‌بارترین نوع استبداد است که قرآن از مؤمنین طلب می‌کند ... (سها، ۱۳۹۹، ص ۶۳۷-۶۴۰).

بخشی از پاسخ به این شبهه را باید در «غفلت از قراین معتبر منفصله روایی» و نیز «استفاده از قراین و روایات نامعتبر» دانست که دامن عصمت پیامبر ﷺ را آلوده می‌نمایانند، ولی هدف تحقیق این است که نشان دهد «غفلت یا نادیده‌گرفتن سیاق جمله‌های آیه» چگونه باعث خطا در فهم مراد الهی و برداشت‌های غلط سیاسی می‌شود.

گفتنی است آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» مشتمل بر دو جمله است:

الف) «و هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد».

ب) «و هرکس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکار گردیده است». در این میان اقتضای سیاق جمله (عطف جمله دوم به جمله نخست)، نقش مهمی در فهم جمله نخست دارد؛ بدین‌صورت:

— در جمله اول: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ

أَمْرِهِمْ»، هرگونه اختیاری از همه مردم در برابر فرمان خدا و رسول سلب می‌شود.
- جمله دوم: «وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»، دلالت التزامی دارد که رسول خدا معصوم است.

- اقتضای آمدن جمله «دوم» به دنبال جمله نخست این است که جمله دوم (دالّ بر عصمت رسول)، تعلیل حکم جمله نخست (سلب اختیار از مؤمنان) است.
نتیجه اینکه بر اساس تعلیل مذکور «وجه اطلاق اطاعت»، «عصمت حضرت» است و چون پیامبر هرگز دستور نامعقول، غیراخلاقی و خلاف صادر نمی‌کند، باید از وی اطاعت مطلق کرد.

۲-۱-۲. توضیح مقدمات استدلال

توضیح و تشریح مقدمات دوم و سوم نیز بدین شرح است:

الف) نحوه دلالت التزامی جمله دوم به عصمت رسول خدا ﷺ

لازمه «ایجاد ضلالت آشکار به سبب عصیان علیه قضای خدا و رسول»، «هدایت یافتن به واسطه اطاعت از آنها» است.

وقتی اطاعت و عصیان کسی چنین ویژگی قطعی دارد، او حتماً معصوم است، وگرنه اگر حاکمی گناهکار بود - مانند ائمه ضلال - ممکن است امری صادر کند که خطا باشد و اطاعت از آن باعث ضلالت پیروانش شود.

اگر رسول معصوم نبود و رفتار و دستوراتش به ویژه کارهای حکومتی اش به خطا و گناه آمیخته بود، باید خداوند جمله را مطلق نمی‌آورد تا شبیه اطاعت مطلق (حتی در خطاها و انحرافات پیامبر) پیش نیاید و زمینه استبداد و خطا و... از میان برود؛ چون خداوند حکیم است.

اکنون که خدای حکیم آن را مطلق آورد (قرینه ویژگی گوینده)، می‌فهمیم که احتمال گناه در مورد رسول ﷺ و ضلالت تابعانش در اثر پیروی از وی داده نمی‌شود و به عبارت دیگر وی معصوم است.^۱

ب) تعلیل بودن جمله دوم (دالّ بر عصمت رسول) برای جمله اول (سلب اختیار از مؤمنان)

وقتی جمله دوم به دنبال جمله نخست آمد، اقتضای ترتیب آن است که «حق نداشتن مؤمنان در برابر قضا و حکم رسول»، با محتوای جمله دوم یعنی «عصمت وی» و «معصومانه بودن حکم صادره از سوی وی» رابطه دارد و جمله دوم تعلیل حکم «اختیار نداشتن مؤمنان در برابر قضای خدا

۱. در مورد رفتار با صاحبان ولایت‌های جزئی همچون والدین، چنین ملاحظاتی رعایت شده است (ر.ک: عنکبوت: ۸ / لقمان: ۱۵).

و رسول» را در خود دارد.

در میان مفسران آیت الله مکارم شیرازی کوشیده است نقش تعلیلی جمله دوم را از طریق بیان «احاطه علمی خداوند به مصالح بشر» (عصمت الهی) و «نقص علمی بشر» (معصوم نبودن)، به عنوان علت صدور قضا و فرمان های الهی به مردم و الزام مردم به اطاعت و تسلیم در برابر خود و رسولش (جمله نخست)، تبیین کند. وی توضیح می دهد این علت در جمله دوم «وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ صَبَلاً لَّا مُمِيتًا» نهفته است:

نه خدا نیازی به اطاعت و تسلیم مردم دارد و نه پیامبر چشم داشتی. در حقیقت مصالح خود آنهاست که گاهی بر اثر محدود بودن آگاهی شان از آن باخبر نمی شوند، ولی خدا می داند و به پیامبرش دستور می دهد؛ لذا در پایان آیه به همین نکته اشاره کرده، می فرماید: کسی که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند، گرفتار گمراهی آشکاری شده است. راه سعادت گم می کند و به بیراهه و بدبختی کشیده می شود؛ چراکه فرمان خداوند عالم، مهربان و فرستاده او را که ضامن خیر و سعادت اوست، نادیده گرفته و چه ضلالتی از این آشکارتر (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۷، ص ۳۱۸-۳۱۹).

در این صورت از رسول خدا (بر خلاف مقتضای سیاق) نمی توان شخصیتی ارائه کرد که خطا کار، سوء استفاده کننده از قدرت، تصاحب کننده مال و جان و ناموس دیگران و در یک کلمه ظالم باشد، ولی دکتر سها (بر خلاف اقتضای سیاق جملات آیه)، بر گزارشات مجعول در مورد موضع پیامبر نسبت به زینب بنت جحش تکیه کرده و آنها را بر قراین و دلایل قرآنی ترجیح می دهد و پیامبر را بر خلاف سیاق همین آیه و انواع دلالت های ده ها آیه دیگر متهم می کند و ادعا کرده است: «اگر محمد گفت زنت را به من بده، باید بدهی؛ چنان که محمد همین کار را در مورد زینب بنت جحش همسر پسرخوانده اش کرد و زن زیبای او را تصاحب کرد!» راه معتبر علمی این بود که: قراین نامعتبر روایی با «حاکمیت قاعده سیاق جملات آیه» پالایش می گردید و گزارش های ناسازگار با روح قرآن، با حاکمیت اصل «عصمت پیامبر اکرم ﷺ» که آن نیز مستظهر به قراین منفصله و متصله قرآنی و قراین معتبر روایی و نیز قراین کلامی و... است، بررسی می شد. البته آن گونه که اشاره شد، ذیل عناوین دیگر - خارج از موضوع مقاله - از جمله قراین گوناگون (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۳۵۹ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۷، ص ۳۱۸) و قاعده سیاق آیات (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۳۲۱)، لازم است دیگر عوامل آسیب این برداشت سیاسی بررسی شود؛ برای مثال درباره غفلت از سیاق آیات می توان گفت آیه ۳۶ از حق نداشتن مؤمنان در برابر حکم خدا سخن می گوید و آیه ۳۷ می فرماید: «وقتی به کسی که خدا به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی (زید) می گفتی: همسرت را نگاه دار و از خدا پرهیز!...». در آغاز این آیه فعل مضارع «تقول»

استفاده شده است که بر استمرار دلالت دارد و پیامبر ﷺ بارها زید را نصیحت می‌کرد و از جدایی بازمی‌داشت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۷، ص ۳۱۹)؛ پس پیامبر ﷺ نه تنها طمع به همسر زید نداشت و به دنبال زورگویی نبود، اصرار بسیار بر پرهیز از جدایی نیز داشت؛ بنابراین آیه ۳۷ که به تلاش پیامبر ﷺ برای تداوم زندگی زناشویی‌شان اشاره دارد، در کنار آیه ۳۶ روشن می‌سازد که آیه نخست نمی‌تواند به دوری پیامبر از عفت و تلاش طمع‌ورزانه برای جدایی زید و همسرش و تصاحب وی مربوط باشد (عابدی، ۱۴۰۱، ص ۸۶-۸۷).

۲-۲. نادیده گرفتن وحدت موضوعی و ساختاری دو جمله عطفی؛ شبهه در مورد گستره «اولی الامر»

«غفلت از وحدت موضوعی و ساختاری دو جمله عطفی»، نمونه دیگری بی‌توجهی به سیاق و ایجاد شبهه سیاسی است که در مورد آیه ذیل در «مسئله گستره و مصداق اولی الامر» می‌توان آن را گزارش کرد:

۱۱۵



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ... ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را و هرگاه در چیزی نزاع کردید، آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید... (نساء: ۵۹).

آیه شریفه همراه با چند آیه بعد سوره نساء، به مسئله رهبری مربوط است، ولی غفلت از سیاق جمله‌ها (در کنار سیاق کلمات)، بستر تکون شبهه سیاسی ناصوابی در مورد مصداق اولی الامر (معصوم یا غیر معصوم) در این بخش از آیه «اولی الامر منکم» شده است؛ از جمله برخی کتب تفسیری اهل سنت، منظور از اولی الامر را زمامدارن جامعه معرفی کرده‌اند. به نظر آنان منظور از اولی الامر، حکام و امرا و شاهان‌اند و هر حاکمی (عادل یا ظالم) بر مسلمانان حکومت کند، اطاعت از وی طبق آیه لازم است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۹، ص ۵۸).

نویسنده المنار به این دیدگاه اشاره دارد: «و بَعْضُهُمْ أَطَّلَقَ فِي الْحُكْمِ فَأَوْجِبُوا طَاعَةَ كُلِّ حَاكِمٍ: بعضی آیه را ناظر به اطاعت تمام حاکمان می‌دانند و اطاعت آنها را واجب می‌شمردند» (رشیدرضا، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۸۱). از منظر ابن عاشور نیز راه ثبوت صفت اولی الامر برای آنها ولایتی است که از طریق خلیفه و مانندش به آنها رسیده است یا از راه جماعات مسلمانان، اگر سلطانی نداشته باشند. وی از مالک نقل می‌کند:

اولی الامر اهل قرآن و علم هستند؛ یعنی اهل علم به قرآن و اجتهاد؛ پس اولی الامر اینجا غیررسول هستند؛ از خلیفه تا والی حسب و فرمانده سپاه و از فقهای صحابه و مجتهدین تا اهل

علم در زمان‌های متأخر و اهل حل و عقد ... (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۱۶۶).

علامه طباطبایی به این برداشت این‌گونه اشاره دارد:

اطاعت اولی الامر واجب است؛ هر چند غیر معصوم باشند و فسق و خطایشان ممکن باشد؛ پس اگر فاسق شدند، اطاعتی برای آنها نیست و اگر خطا کردند و این خطایشان دانسته شد، به کتاب خدا و سنت برگردانده می‌شوند و حکم‌شان در آنچه این خطا دانسته نشود، نافذ می‌شود و در اجرای آنچه مخالف حکم واقعی خدا نه حکم ظاهری باشد، به خاطر رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و حفظ وحدت کلمه حرفی نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۹۰).

برخی نویسندگان معاصر در ادامه همان مسیر، چنین شبهاتی ارائه کرده‌اند:

«اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکر...»؛ قرآن مجید لزوم برپایی حکومت مسلمانان را نشان می‌دهد و حتی از اولی الامر منکم سخن می‌گوید که مصادیق بسیاری در هر عصر دارد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۸، ص ۵۴۷).

قرآن یک اولی الامر به ما معرفی می‌کند؛ مثلاً مالک اشتر برای مردم مصر اولی الامر بوده است. اولی الامر دارای شرایط مختلفی است که ممکن است در شرایط متفاوت بر حسب نیازهای جامعه، افراد مختلف به ولایت امر انتخاب شوند؛ مثلاً یک زمان لازم باشد ولی امر یک مدیر قوی باشد، متخصص کشاورزی و... اقتصاددان ... یا متخصص روابط بین‌الملل باشد (همان، ص ۷۲).

شبهه گسترده از اولی الامر در این آیه علاوه بر اینکه به جهت قراین مفصله قرآنی (همچون آیات ارسال رسل برای اقامه قسط و عدل مانند آیه ۲۵ سوره حدید و قراین روایی) مورد نقد قرار گرفته است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۲). از منظر بی‌توجهی به سیاق نیز دچار آسیب جدی است؛ با این توضیح که ما در اینجا با دو جمله روبه‌رو هستیم: ۱. جمله «اطیعوا الله»؛ ۲. جمله «اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم». جمله دوم به جمله نخست عطف شده است و خود دو بخش دارد «اطیعوا الرسول» و «اولی الامر منکم» که بخش دوم آن نیز به بخش نخست عطف شده است. به دلایل متعدد می‌دانیم خداوند امر به خطا نمی‌کند. جمله «اطیعوا الرسول» هم که بدون هر قیدی و به‌طور مطلق به آن عطف شد، بدین معنا خواهد بود که رسول نیز معصوم است و عطف مطلق اولی الامر به الرسول، به همین سیاق دال بر عصمت اولی الامر است. تفصیل استدلال بدین شرح است:

الف) اطاعت رسول در جمله دوم، به اطاعت خدا در جمله نخست عطف شده است: «اطیعوا الله واطیعوا الرسول...» و اطاعت رسول چون مطلق و بی‌قید و شرط بوده، دلیل است که رسول ﷺ به چیزی امر نمی‌کند و از چیزی نهی نمی‌کند که مخالف حکم خدا باشد، وگرنه اینکه خدا اطاعت خودش و در جمله بعد، اطاعت رسولش را واجب کند، تناقض می‌شود و موافقت

تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول ﷺ تصور ندارد؛ بدین ترتیب سیاق دو جمله (عطف جمله دوم بر جمله نخست)، دالّ بر عصمت پیامبر ﷺ است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۸۹).

ب) مطلب مذکور در مورد بخش دوم جمله دوم «...أولى الأمر منكم» نیز به جهت عطف شدن بر بخش نخست جمله دوم «أطيعوا الرسول» جاری است و اولی الامر نیز معصوم اند.

آیه بر وجوب اطاعت این اولی الامر بر مردم دلالت دارد و در این آیه (قراین متصل) و هیچ آیه دیگری (قراین منفصل) چیزی که این وجوب را مقید سازد، وجود ندارد تا این گونه برداشت کنیم که آیه بدین معناست: «و أطيعوا أولى الأمر منكم فيما لم يأمروا بمعصية» یا «و أطيعوا أولى الأمر منكم ما لم تعلموا بخطائهم» که در این صورت اگر شما را به معصیت امر کردند یا یقین کردید در حکم شان خطا کرده اند، اطاعت شان بر شما واجب نیست، بلکه باید آنان را به کتاب و سنت برگردانید.

با درنگی بیشتر می توان توضیح داد که عطف اولی الامر به رسول در جمله «أطيعوا الرسول و اولی الامر منكم»، سیاقی پدید آورده است که نمی توان بدان توجه نکرد. در حقیقت سیاق، دو رکن «وحدت موضوع» و «وحدت ساختار» دارد. در اینجا موضوع (اطاعت) واحد است. ساختار نیز به جهت «یگانگی حکم معطوف و معطوف علیه» و عطف اولی الامر بر رسول، واحد است.

به عبارت دیگر در آیه شریفه بین رسول و اولی الامر جمع شده و برای آن دو، «اطاعت واحد» ذکر شده و آنگاه فرموده است: «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». می دانیم که - بر اساس قراین قرآنی و... دالّ بر عصمت - بر رسول جایز نیست به معصیت امر کند یا حکم غلط صادر کند؛ پس اگر امر به معصیتی یا خطای در حکمی بر اولی الامر جایز بود، لازم بود قیدی را که بر آنها وارد است، ذکر کند؛ وقتی چنین قیودی مطرح نشده است، باید آیه را مطلق بدانیم که لازمه آن اعتبار عصمت در اولی الامر خواهد بود؛ همان گونه که در مورد پیامبر، عصمت اعتبار شد (همان، ص ۳۹۱). از آنجا که اطاعت از خدا (در جمله نخست) و رسول (بخش نخست جمله دوم) قیدی ندارد، اطاعت از ولیّ امر (معطوف) نیز که در ردیف آنها قرار گرفته است، مطلق خواهد بود؛ پس فقط از کسی می توان مطلقاً اطاعت کرد که معصوم باشد و از کسی که خطاکار باشد، نمی توان بی قید و شرط اطاعت کرد و آیه ناظر به «ولیّ امرهای معصوم» است که تعدادشان محدود بوده و مصادیق بسیار ندارند و حتی اشخاصی همچون مالک اشتر را شامل نمی شود؛ چه برسد به امرا، شاهان و حکام تا بتوان لزوم اطاعت از آنان را از آیه برداشت کرد.

توجه به مراد الهی از اولی الامر در آیه روشن می سازد که برخلاف مراد قرآنی از اولی الامر (ولیّ امر معصوم)، به تدریج در عرف جامعه این عنوان به صاحبان امور، شاهان و... اطلاق شده است و

گروهی نیز میان معنای عرفی اولی الامر که به تدریج بر اساس اطلاق به شاهان و حکام غیر معصوم شکل گرفته، با مراد از اولی الامر در آیه خلط کرده‌اند و دچار مغالطه شده‌اند.

۲-۳. نادیده گرفتن اقتضای عطف جمله؛ شبهه غیرسیاسی بودن مقصود از واژه «ملک»

اقتضای تناسب میان دو جمله معطوف و معطوف علیه در یک کلام متصل این است که واژه‌های مشترک در جمله‌های گوناگون آن، به یک معنا باشند و اگر یک واژه در یک جمله از یک کلام به دلیل معتبر به معنای الف بود، همین واژه در جمله‌های قبل و بعد همین کلام نیز ظاهر در این است که به همین معنا باشد، مگر خلاف آن به دلیل و قرینه‌ای ثابت شود. نادیده گرفتن این اقتضای عطف جمله، نمونه‌ای دیگر از بی‌توجهی به «سیاق جملات» و تولید شبهه سیاسی است که مثالی از آن را در (واگذاری ملک) در تعیین مراد از واژه «ملک» در دو جمله یک آیه می‌توان دید:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ... بگو خدایا! ای مالک همه موجودات! به هرکس خواهی مُلک می‌دهی و از هرکس خواهی مُلک را می‌ستانی و هرکس را خواهی عزت می‌بخشی و هرکس را خواهی خوار می‌کنی (آل عمران: ۲۶).

منظور از مُلک در جمله معطوف علیه «تُؤْتِي الْمُلْكَ» نبوت نیست؛ چون مُلک در جمله معطوف «وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ» بدین معنا نمی‌تواند باشد؛ براین اساس یکی از معانی غیردنیایی از میان معناهای این واژه رد می‌شود. و در ادامه با دلایل و قراین دیگر، بقیه معانی هم‌ردیف آن نیز کنار گذاشته می‌شود تا معنای حکومت باقی بماند. ولی بررسی تطبیقی برداشت‌ها گویای آن است که برخی بی‌توجه به این سیاق که در ادامه می‌آید، معناهایی برای مُلک نقل کرده‌اند که آن را از حوزه دنیایی و سیاسی خارج می‌کند و آیه را برای مخاطبان قرآن در این قلمرو استفاده‌ناپذیر می‌نمایاند.

گفت‌وگویی مفصّلی در مورد مراد از مُلک در آیه میان مفسران درگرفته است. طبری چند قول (ملک دنیا و آخرت، ملک فارس و روم، نبوت) مطرح می‌کند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۴۹)، طبرانی چند نظر (ملک فارس و روم، هر ملک، امر دنیا و آخرت، نبوت، عافیت، قناعت، معرفت، بهشت، توفیق ایمان و اطاعت، شب‌زنده داری) مطرح می‌سازد (طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۲، ص ۳۲-۳۴) و سید رضی نه نظریه را نقل و آنها را تأیید، تصحیح یا نقد می‌کند (سید رضی، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۶۵). یکی از نظریه‌ها این است که منظور «نبوت» می‌باشد: «قوله تعالی: (مَالِكِ الْمُلْكِ) ... قال مجاهد: (أراد بالملك هنا النبوة)» (طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۲، ص ۳۲).

این معنای توجه به اقتضای سیاق جملات ارائه شده است، ولی طبرانی ضمن نقل نظریه مذکور، به پاسخی اشاره دارد که با استفاده از جمله بعدی آیه (سیاق جملات)، معنای نبوت را برای ملک رد می‌کند: «قیل: إِنَّ هَذَا لَا يَصْلَحُ لِأَنَّهُ قَالَ: (وَتَنَزَعُ الْمُلُوكُ): گفته شده این معنا شایسته نیست؛ زیرا فرمود: (وَتَنَزَعُ الْمُلُوكُ)» (همان، ص ۳۳). طبرانی به مسئله نزاع ملک در جمله معطوف اشاره می‌کند و اینکه ملک در (تَنَزَعُ الْمُلُوكُ) نمی‌تواند به معنای نبوت باشد؛ چون خداوند نبوت را هرگز باز پس نمی‌گیرد؛ بدین ترتیب وقتی «ملک» در جمله معطوف به معنای نبوت نبود، در جمله‌های قبل: «مَالِكِ الْمَلِكِ تُوْفِي الْمَلِكِ...» نیز نمی‌تواند به معنای نبوت باشد:

خدای تعالی نبوت را از کسی نمی‌گیرد؛ زیرا برای ادای رسالت، اراده نمی‌کند، مگر کسی را که بداند رسالت را درست ادا می‌کند و تغییر نمی‌دهد و تبدیل نمی‌کند؛ زیرا خدا به عواقب امور عالم است (همان).

دیدگاه طبری و توجه به «سیاق جملات»، مراد آیه را یک قدم از «امور غیردنیوی» دور می‌سازد. دیدگاه دیگری - خارج از محل بحث مقاله حاضر و مربوط به سیاق آیات - ملک در آیه را قدمی دیگر از «امور غیردنیوی» دور می‌کند؛ چون از آیه با توجه به اطلاقش برداشت شده است که قرآن کریم سخن از اعطای ملک و حکومت به ظالمان دارد و این به معنای مشروعیت این حکومت‌هاست (سید رضی، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۶۱/ نیز ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۴۳/ عیاشی، ۱۳۸۰، ص ۱، ص ۱۶۶/ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۹۲) و از آنجاکه چنین شبهه و برداشتی با مبناهای قطعی قرآنی همچون عدالت و حکمت خداوند، سازگار نیست، مراد «ملک اخروی» دانسته شده است (سید رضی، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۶۵)؛ در این صورت البته آیه به امور دنیایی و سیاسی ارتباطی ندارد، ولی این راه حل علاوه بر اینکه مخالف قراین معتبر گوناگون (مانند دو شأن نزول آیه مربوط به وعده حاکمیت اسلام بر کشورهای دیگر همچون ایران و روم یا کاخ‌های حیره و مدائن) است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۸۸)، محصول غفلت از سیاق آیه بعدی می‌باشد که سخن از «داخل کردن شب در روز و روز در شب»، «بیرون آوردن زنده از مرده و مرده از زنده» و «بخشیدن روزی» دارد که همگی اموری دنیوی‌اند؛ بنابراین در آیه نیز منظور از ملک، دنیایی است، نه اخروی (سید رضی، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۶۶).

در نهایت با استفاده از سیاق جملات، در کنار قراین و دلایل دیگر، نظریه‌ای که مراد از ملک در آیه را حکومت می‌داند، تقویت می‌شود؛ مانند اینکه از منظر قراین منفصله، آیه مطابق برخی شأن نزول‌ها به مُلک و حکومت‌داری مربوط است، نه نبوت؛ مانند روایت ابن عباس که وقتی پیامبر ﷺ مکه را فتح کرد و به امتش وعده ملک فارس و روم را داد، منافقان و یهود گفتند: هرگز! از کجا ملک فارس و روم

برای محمد خواهد بود؟ آنها شکست‌ناپذیرتر و بازدارنده‌تر از این‌اند. آیا مکه و مدینه برای محمد بس نبود که خود را برای ملک فارس و روم به طمع انداخت! (طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۲، ص ۳۲).

۲-۴. غفلت از سیاق جملات در تشخیص مرجع ضمائر؛ شبهه اثبات فضیلت برای خلیفه اول

فضیلت‌های قرآنی به‌عنوان بخشی از منابع و پشتوانه مقبولیت و حتی مشروعیت رهبران و حاکمان، مورد توجه طرفداران آنها بوده و از همین منظر تلاش‌های بسیاری برای برداشت فضایل قرآنی برای خلفا و صاحبان قدرت شده است. در این میان «غفلت از سیاق جملات در فهم مرجع ضمائر» باعث ایجاد این شبهه شده است که «فضیلت» یکی از خلفا از آیه استفاده شود:

إِلَّا تَتَّصِرُوهُ فَقَدْ نَضَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ
إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا... اگر او را یاری نکنید، خدا او را یاری

خواهد کرد، آن‌هنگام که کافران او را بیرون کردند، درحالی‌که دومین نفر بود وقتی آن دو در غار بودند و او به همسفر خود می‌گفت: غم مخور، خدا با ماست. آن‌هنگام خداوند سکینه خود را بر او فرستاد و با لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود... (توبه: ۴۰).

در آیه شریفه در مورد مرجع ضمیر «علیه» و «آیده» در دو جمله «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ» اختلاف شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۴۲۱). اگر مرجع به ابوبکر (همراه پیامبر ﷺ در غار) برگردد، فضیلت داشتن خلیفه اول به جهت نزول سکینه بر او، برداشت خواهد شد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۶، ص ۵۲)، ولی اگر ضمائر به پیامبر ﷺ برگردد، معرفی چهره بافضیلت از خلیفه اول ممکن نخواهد شد.

تبیین زمینه منجر به این شبهه این‌گونه است که سیاق می‌تواند ارتباط جملات یا کلمات مشکوک با جملات هم‌سیاق را کشف کند و از سیاق جملات و واژگان سابق برای اثبات سیاق جملات و کلمات لاحق می‌توان استفاده کرد تا مراد الهی به‌درستی کشف شود، اما غفلت از این کارکرد در این مورد - فارغ از ابهامات انگیزه‌ای و... - باعث فهم غلط مراد الهی و ایجاد شبهه شده است؛ زیرا کسانی که معتقدند ضمیر در «عَلَيْهِ» و «أَيَّدَهُ» به ابوبکر باز می‌گردد، توجه نکرده‌اند که اقتضای «اتحاد مرجع ضمیرها» در تمامی جملات سابق، بازگشت این دو ضمیر به پیامبر ﷺ است: تمام بحث آیه بر محور یاری خدا نسبت به پیامبر ﷺ دور می‌زند و قرآن می‌خواهد روشن کند که پیامبر تنها نیست و اگر یاری‌اش نکنید، خدا یاری‌اش خواهد کرد. چگونه کسی را که تمام بحث بر محور او دور می‌زند، رها ساخته و به‌سراغ کسی می‌روند که به‌عنوان تبعی از او بحث شده است

(مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۴۲۱).

ابن عاشور نسبت به ناسازگاری بازگرداندن دو ضمیر به ابوبکر با سیاق آیه، اعتراض می‌کند: ضمیر مجرور در «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» را به ابوبکر برگردانده‌اند...؛ در نتیجه پراکندگی ضمایر پیش آمد و با اینکه مقام برای یادکردن ثبات نبی و تأیید الهی او بود، اسلوب عوض شد و به سمت ذکر ابوبکر رفت، در حالی که یادکردن از ابوبکر به تبع ذکر ثبات نبی است (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۰، ص ۱۰۲).

آیت‌الله جوادی عاملی از اینکه ضمیرهای مفرد مذکر در پنج کلمه «تنصرووه»، «نصره»، «أخرج»، «يقول» و «لصاحبه» به پیامبر ﷺ برمی‌گردد، نتیجه می‌گیرد ظهور سیاق در حمایت ویژه خدا از رسول ﷺ است و مقتضای سیاق آیه، بازگشت ضمیرهای مشکوک‌المرجع، همانند ضمایر پنج‌گانه معلوم‌المرجع، به شخص رسول اکرم ﷺ است و پیوستگی این دو ضمیر به ضمایر قبلی از ظهور سیاق استنباط می‌گردد و همین مانع گسست دو ضمیر از ضمایر سابق است (جوادی آملی، ۱۳۸۶-۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۱۳/نیز ر.ک: فاکر، ۱۳۸۶، ص ۲۸۲)؛ در نتیجه برداشت فضیلت برای خلیفه از آیه نادرست است.

۲-۵. نادیده‌گرفتن ترتب جملات آیه «یأس بر اکمال»؛ شبهه وجود معنایی بیگانه از واقعه روز غدیر در واژه «الیوم»

نمونه دیگر از غفلت از سیاق جمله‌ها و ایجاد شبهه سیاسی را در آیه ذیل می‌توان نشان داد:

«الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ. الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...» (مانده: ۳).

یکی از مسائل مهم فلسفه سیاسی، مسئله مشروعیت حاکم و چگونگی کسب قدرت است؛ آیا منشأ مشروعیت حکومت رهبران، خواست و انتخاب مردم بوده یا نصب توسط خداوند است؟ به‌خصوص از نگاه فلسفه سیاسی مسلمانان، مسئله درمورد «منشأ مشروعیت حاکم معصوم» چه وضعیتی دارد؟ آیه بر اساس قراین گوناگون به ماجرای نصب امیر مؤمنان ﷺ به ولایت در روز غدیر و نصب الهی وی به حکومت (منشأ الهی مشروعیت حکومت) مربوط است، ولی برخی افراد از این قرینه‌ها غفلت کرده‌اند؛ از جمله فخر رازی «الیوم» را به معنای «دوران» دانسته است که در این صورت این شبهه ایجاد می‌شود که به روز خاص (۱۸ ذی‌حجه) و حادثه خاص (انتصاب امیر مؤمنان ﷺ به ولایت) اشاره ندارد، بلکه آیه از شروع دوران عظمت اسلام و ناامیدی کفار خبر می‌دهد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۲۸۶).

چنین ادعایی با ترتیب و سیاق جملات (الیوم یس ... الیوم اکملت ...) نیز ناسازگار است؛ زیرا اگر منظور از «الیوم»، دوران ظهور اسلام باشد، خداوند در ابتدا باید می فرمود با ظهور اسلام، دین را بر شما کامل کردم و پس از آن سخن از یأس کفار به میان می آمد؛ چون یأس مترتب بر کامل شدن دین است، ولی عبارت آیه برعکس آن است؛ بنابراین «الیوم» باید به معنایی باشد که پس از ناامید شدن کفار در آن روز، باعث کمال دین شود. باید افزود همان گونه که قراین روایی و تاریخی معتبر و فراوان نیز تأیید می کنند، منظور از «الیوم» روزی است که کفار وقتی دیدند ولی و جانشین انتخاب شد، از نابودی دین رسول ﷺ ناامید شدند و دین با نصب ولی و تداوم دهنده، به کمال خود رسید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۶۹).

فراتر از موضوع تحقیق، این شبهه سیاسی که از آیه برداشت شده است، از منظر ظاهر سیاق آیه نیز دچار مشکل می باشد؛ زیرا ظاهر سیاق آیه این گونه است: ۱. مسلمانان دین ناقص داشتند؛ ۲. از طمع کفار در دین ناقص خود می ترسیدند؛ ۳. دین اسلام (الیوم یعنی دوران ظهور اسلام) نازل شد؛ ۴. خدا با آمدن اسلام امر کرد که مسلمانان از کفار ترسند. اشکال این ظاهر سیاق، «مخالفت با واقعیت یقینی خارجی» است؛ زیرا گزینه نخست غلط و خلاف واقعیت است و آنان پیش از ظهور اسلام، اصلاً دینی نداشتند تا کفار بخواهند در آن طمع کنند و خدا بخواهد آن دین را تکمیل و نعمتش را تمام نماید (همان، ص ۱۶۹).

۳. نداشتن یا به کار نبستن مهارت تشخیص سیاق جملات؛ بستر شبهات سیاسی

بررسی و تطبیق شبهات سیاسی قرآن محور گویای این است که بخشی از شبهات برخاسته از این است که شبهه کنندگان - فارغ از زمینه های انگیزشی و نیت و اهداف گوناگون - بی توجه به شرایط تحقق سیاق یا قلمرو کارآمدی سیاق جملات، آن را به کار گرفته اند؛ مانند:

۳-۱. سیاق مندپنداری جملات بی ارتباط؛ شبهه بی ارتباط پنداری آیه از منشأ مشروعیت حکومت امیر مؤمنان ﷺ

«سیاق مندپنداری جملات بی ارتباط» بخشی از رعایت نکردن معیارهای «سیاق مندی جملات» است که نمونه هایی از آن را در مسئله «منشأ مشروعیت» در آیه ۳ سوره مائده می توان سراغ گرفت. منشأ مشروعیت از مباحث اصلی دانش فلسفه سیاسی است و گاهی فهم سیاسی از قرآن در این مسئله، مشروط به این است که میان جملات پیوستگی (سیاق) نباشد؛ مانند آیه ذیل

که در آن با دو جمله گسسته از قبل و بعد (معارضه)، مواجه ایم:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالذَّمُّ وَالْحَمُ الْخَنَازِيرِ... الْيَوْمَ قَرِئْتُمْ الْقُرْآنَ فَلا تَحْسَبُوا هُرُوفَهُمْ وَ
اِحْسَانِ الْيَوْمِ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي
فَحْصَةٍ غَيْرَ مُتَّجِنِفٍ لِأَثَرٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (مانده: ۳).

اگر مفسر متوجه باشد که سیاق جملات شکل نگرفته است، به برداشت مهمی (نصب الهی ولی امر پس از پیامبر ﷺ) دست می‌یابد، ولی «سیاق مندپنداری جملات» سبب شده است برخی شبهه کنند که برداشت مذکور مردود و بی‌ارتباط با نصب امیر مؤمنان ﷺ در غدیر است.

۳-۱-۱. پیوسته‌انگاری جملات آیه؛ شبهه مردود بودن اشاره آیه به ولایت

برخی باتوجه به چینش پشت سر هم عبارت‌ها (سیاق جملات) نتیجه گرفته‌اند که منظور از عبارات میانی «الْيَوْمَ قَرِئْتُمْ... الْيَوْمَ اكْمَلْتُ...» باید متناسب با عبارات قبل و بعد آن باشد که در این صورت مراد از آن، ارتباطی به نصب الهی امیر مؤمنان ﷺ به ولایت پس از رسول ﷺ در غدیر نخواهد داشت.

فخر رازی در مورد جمله نخست «الْيَوْمَ قَرِئْتُمْ...» معتقد است جمله به قبل آن مربوط می‌شود و «الْيَوْمَ...» را باتوجه به آن معنا می‌کند؛ بدین صورت که وقتی خداوند آنچه را در گذشته حرام (گوشت مردار، خون، گوشت خوک و...) و حلال کرده بود، شمارش کرد و کلام را این گونه پایان داد: «ذَلِكَ فَسَقٌ» و هدف تحذیر مکلفان از مانند این اعمال بود. سپس آنها را به تمسک بر چیزی که به کامل‌ترین شکل برای آنها تشریح کرده بود، تشویق نمود و فرمود: «الْيَوْمَ قَرِئْتُمْ...»؛ یعنی از مشرکان که در شرایع و ادیان خلاف شما باشند، نترسید؛ چون با دولت غلبه‌کننده و قدرت عظیم، به شما نعمت داده‌ام و آنها مقهور شما شده‌اند و نزد شما ذلیل گشته‌اند و یأس از غلبه بر شما بر آنها مستولی شده است. وی به قرینه آیه «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»، منظور از ناامیدی کفار را «ناامیدی از غلبه بر دین مسلمانان» می‌داند و به نقل از اصحاب‌شان، وجود هرگونه نصّ بر ولایت حضرت در غدیر را انکار می‌کند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۲۸۸) و «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ» را با همین نگاه به ترتیب جملات توضیح می‌دهد (همان، ص ۲۸۶).

در میان مفسران، ابن عاشور به‌رغم اینکه دو جمله میانی را معترضه می‌داند، برای معترضه بودن این دو، مناسبتی با جملات سابق می‌یابد و موضوع جملات معترضه را به موضوع جملات قبل ربط می‌دهد. این امر درحالی است که از منظر علامه، دو جمله میانی کاملاً مستقل و بی‌مناسبت با بقیه عبارات اند. ابن عاشور می‌پذیرد که بخشی از سوره مانده در سال حجة الوداع نازل شده است و آیه «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ...» را دلیل آن می‌آورد. از نظر وی «الْيَوْمَ قَرِئْتُمْ...» بین آیات محرمات و آیه

رخصت واقع شده و مناسبت این است که وقتی خدا اموری را تحریم کرد که انجام‌شان بخشی از دینِ شرک بود و جدایی از بسیاری از آن امور که مسلمانان به آنها عادت کرده بودند، برایشان سخت و باعث کاهش غذایشان بود، پس پشت سر این شدت، با ذکر اینکه همه اینها باعث تکمیل دین شماسست، آنها را مأنوس و همراه کرد. مؤید این وجه تناسب را نیز روش قرآن کریم می‌داند که پس از شدت، نعمت را ذکر می‌کند و با همین نگاه «الیوم» و بقیه فقرات آیه را بدون ارتباط با نصب امیر مؤمنان^ع، به ولایت تفسیر می‌کند (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۸-۳۲).

۳-۱-۲. برداشت سیاسی بر مبنای توجه به بی‌ارتباطی جملات

معارضه و بی‌ارتباطی کامل دو جمله میانی با جملات دیگر، با دلایل روشن تبیین‌پذیر است. البته برای تبیین مراحل منتهی به برداشت سیاسی بر مبنای مذکور، ابتدا باید به «امکان سیاق واحد نداشتن جملات یک آیه» و آیات توجه کرد؛ اینکه اصل در کلام الهی همچون کلام بشری، «وحدت سیاق» است، ولی همان‌گونه که بشر در بیانش (به‌جهت گوناگون همچون تقیه و...) جملات معترضه می‌آورد، چنین ساختاری در قرآن نیز هست (جوادی آملی، ۱۳۸۶-۱۳۹۰، ج ۲۱، ص ۶۰۸/ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۲۷۱)؛ به‌گونه‌ای که نه «دو آیه‌بودن» همیشه دلیل جدایی مطالب آنهاست، نه «یک آیه‌بودن» به‌معنای پیوستگی موضوعی است. یک آیه‌بودن همیشه دلیل وحدت نزول همه فقرات نیست و متعددبودن آیات نیز بر تعدد نزول دلالت ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲۱، ص ۶۰۵-۶۰۶)؛ بنابراین اگر جایی دلیل بر جدایی فقرات یک آیه بود، نمی‌توان از آن چشم پوشید؛ مانند اینکه در مورد محل بحث ما گفته شده است، آیات به همان شکل که نازل می‌گشت - و گاه با تغییرات و جابه‌جایی - به‌دستور پیامبر^ص ثبت می‌شد، ممکن است صدر آیه به‌خاطر پرسش‌ها از پیامبر^ص در مورد گوشت‌های حرام، پیش از واقعه غدیر نازل شده باشد و پس از واقعه، آیه مورد بحث نازل گشته و نویسندگان وحی به‌دنبال حکم گوشت‌های حرام ثبت کرده باشند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۶۱). برخی مفسران به انگیزه‌های کاربرد جمله معترضه در این آیه نیز اشاره کرده‌اند؛ مانند اهتمام به محتوای بخش کلامی آیه (مسئله ولایت)، مصونیت محتوای کلامی از افزایش یا کاهش و حفظ از تحریف و دستبرد بدخواهان و برجسته‌سازی و جلب توجه (جوادی آملی، ۱۳۸۶-۱۳۹۰، ج ۲۱، ص ۶۰۸/ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۲۷۱).

الف) دلایل نبود سیاق واحد میان جملات میانی با جملات دیگر

این دلایل از چند منظر می‌تواند بررسی شود:

۱. از لحاظ ساختار ادبی: صدر و ذیل آیه - یا آیات، اگر فقره الیوم... را بین دو بخش قبل و بعد،

یک آیه مستقل بشماریم - معنای متناسبی دارد و فارغ از عبارات میانی، کامل است. افزودن ذیل آیه «فَمِنْ اضْطِرَّ... فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» به صدر آن «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ... ذَلِكَ لِقَوْمٍ فَسَقٌ» نشان می‌دهد صدر، کلامی تام است و در افاده معنا توقیفی بر «الْيَوْمِ قَرِئْسَ الَّذِينَ...» ندارد و آیه‌ای کامل است؛ پس «الْيَوْمِ قَرِئْسَ...» معترضه بوده و در فهماندن معنایش نیازی به آن ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۶۸).

۲. از لحاظ محتوایی: دو جمله میانی حادثه‌ای را گزارش می‌کند که مایه یأس دشمنان شده است، ولی - بر خلاف ادعای طرفداران وحدت سیاق - بیان چند حکم فرعی هرچند جدید و مهم و حتی همه فروعات فقهی و بالاتر از آن نزول قرآن نیز نمی‌تواند مایه یأس آنها شود؛ چون آنها احکام قرآن را اسطوره می‌دانستند (ر.ک: انفال: ۳۱) و به مبارزه خود ادامه می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۸۶-۱۳۹۰، ج ۲۱، ص ۶۰۷).

لازمه کمال دین (یکی از دو جمله میانی) با نزول این احکام در جمله اولی (ادعای طرفداران وحدت سیاق)، این است که هیچ حکمی پس از آن نازل نشده باشد، ولی پیامبر ﷺ بیش از دو ماه پس از نزول آیه، زنده بود و آیات و احکامی نیز نازل شد.

اگر تحریم مردار، خون و... (جمله نخست) مایه یأس دشمن و تکمیل دین (جملات میانی) بود، باید چنین جمله معترضه‌ای همراه با آیات مشابه نیز نازل می‌شد؛ به‌ویژه آنکه آیه کنونی به‌زعم آنان شامل حکم جدیدی نیست (همان، ص ۶۰۸).

تمامی احتمالات در معنای مراد از الیوم که بر اساس ارتباط دو جمله میانی با جملات دیگر ارائه شده، رد شده است؛ از جمله «الیوم» به معنای دوره، نه روز خاص و... (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۶۸).

ب) وجود سیاق واحد میان دو جمله میانی

این دو جمله مضمون نزدیک به یکدیگر و مفهوم مرتبط دارند. ظاهر نیز وجود ارتباط نزدیک میان «یأس کفار از دین مسلمانان» و «اکمال دین مسلمانان» است. ترکیب محتوای دو جمله، مضمون واحدی دارد که اجزایش مرتبط و متصل به یکدیگرند و بین دو جمله اتحاد در سیاق هست. مؤید ادعا - جدایی «الْيَوْمِ قَرِئْسَ...» از صدر و ذیل آیه - این است که قریب به اتفاق روایات شأن نزول، صرفاً متعرض شأن نزول جمله میانی شده‌اند و نامی از اصل آیه نبرده‌اند. برخی روایات و روش علما و مفسران در متصل دانستن دو جمله نیز مؤید ادعای مذکور معرفی شده است (همان، ص ۱۶۸).

ج) وجود قراین معتبر بر مقصود از دو جمله میانی

آیه در مفاد خود، صراحت یا ظهور ندارد که منظور از کلمه «الیوم» و «اکمال» در آن چیست؟ وقتی درباره آن احتمال‌های بسیار می‌رود، تعیین یک محتمل، دلیل می‌خواهد؛ بنابراین باید سراغ

قراین رفت، ولی از قراین روایی و... اهل سنت، وجه پذیرفتنی به چشم نمی خورد و همگی نقد شده‌اند؛ به همین دلیل علامه تعیین مراد از دو جمله میانی را با تفسیر قرآن به قرآن دنبال می‌کند (همان، ص ۱۷۳) که خلاصه دستاوردش بدین شرح است:

۱. «الْيُوقِرِشَسَ...» دلالت دارد که کفار در دین مسلمانان یعنی اسلام، طمع داشتند و امیدوار بودند زمانی به‌گونه‌ای از میان برود و همین امر اسلام را هر زمان تهدید می‌کرد و دین هر زمان از جانب آنان در خطر بود و حق این بود که مؤمنان از آن برحذر باشند و بترسند؛ بنابراین سخن خدا «فَلَا تَحْشَوْهُ...» امنیت دادن به مؤمنان نسبت به خطری بود که با آن روبه‌رو بودند.

۲. قراین قرآنی، «مصدق خطر» را روشن می‌کنند؛ اینکه خطر، «دشمنی با دین» بود. برخی آیات نشان می‌دهند آنچه در نظر کفار مورد نفرت و انزجار بود، دین مسلمانان بود، نه خود آنان (آل عمران: ۶۹/ بقره: ۱۰۹). کفار هیچ غرض و عداوتی با اهل دین نداشتند، مگر از جهت دین حق آنان. وی آیاتی را نقل می‌کند (صف: ۸-۹/ مؤمن: ۱۴) و نتیجه می‌گیرد تنها هدفشان این بود که با انداختن مؤمنان به فتنه، نفاق و تفرقه و گسترش شبهه و خرافات برای افساد دین‌شان، این شجره طیبه را از ریشه قطع و این بنیان رفیع را از اساس نابود کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۵، ص ۱۷۴-۱۷۵).

۳. همه خطرها جز «تداوم نیافتن دین پس از حضرت» از میان رفته بود. در آغاز با مال و مقام تصمیم‌های رسول خدا ﷺ را سست و احمقانه قلمداد می‌کردند که قرآن بدان اشاره دارد (ص: ۶)، یا از راه مخالطه و سازش‌کاری وارد می‌شدند که آیاتی نیز بدان اشاره دارد (قلم: ۹/ اسراء: ۷۴/ کافرون: ۳). روایات وارده در شأن نزول آیات نیز مؤید این ادعا هستند. آخرین امیدی که به زوال دین و دعوت داشتند، این بود که به‌زودی دعوت‌کننده آن از دنیا می‌رود و پسری هم که اهدافش را تعقیب کند، ندارد. جمله «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (کوثر: ۳) مطابق شأن نزول به این حقیقت اشاره دارد، ولی ظهور اسلام این آرزوها را به باد داد؛ جز یک راه و آن اینکه حضرت فرزند ذکوری که جای او را بگیرد، ندارد؛ پس با مرگ او دین او نیز خواهد مُرد؛ چراکه کمال دین از جهت احکام و معارفش، هر اندازه باشد، نمی‌تواند خود را حفظ کند و هر دینی که از میان رفته، به‌خاطر از میان رفتن حاملان آن دین و علمای آن بوده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۷۶).

د) برداشت از دو جمله میانی

نتیجه همه قراین قرآنی و مؤیدات عقلی و روایی آنها این است که تمام بودن یأس کفار زمانی درست است که خدا کسی را برای دین نصب کند که در حفظ و تدبیر کار دین و ارشاد امت، قائم مقام نبی شود؛ زیرا در چنین وضعیتی شاهد خروج دین از مرحله قیام توسط حامل شخصی،

به قیام توسط حامل نوعی خواهند شد و دین به حد کمال خواهد رسید و از حدوث به بقا در خواهد آمد. در این صورت نعمت این دین تمام می‌شود و اکمال دین - به جهت تبدیل از حدوث به صفت بقا - و اتمام، برای این نعمت است. علامه بعید نمی‌داند آیه «وَذَكِّرْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُرِيدُونَ كَيْدًا مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِمْ كَهَارًا...» (بقره: ۱۰۹)، چون شامل «حَقِّي يَأْتِي» است، به این معنا اشاره باشد و تصریح می‌کند: این وجه، مؤید روایاتی است که می‌گویند آیه در روز غدیر خم یعنی ۱۸ ذی‌الحجه سال دهم هجرت، در مورد امر ولایت علی علیه السلام نازل شد و بدین ترتیب دو جمله، ارتباط روشن خواهند داشت (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۷۶-۱۷۷) و آیه ظرفیت برداشت سیاسی در مورد منشأ مشروعیت حکومت امیر مؤمنان علیه السلام را دارا خواهد بود.

۳-۲. صارفہ‌پنداری سیاق در هر شرایط؛ شبهه فاقد ظرفیت دانستن آیه در مورد قلمرو اطاعت از حاکمان

نمونه دیگر برای رعایت نکردن معیارها در استفاده از سیاق جملات که باعث ایجاد شبهه در ظرفیت سیاسی آیات شده است، به «عدم توجه به صارفہ‌نبودن سیاق در شرایط خاص» مربوط است که درباره آیه ۷ سوره حشر بروز کرده و باعث این شبهه شده است که آیه ارتباطی با قلمرو اطاعت‌پذیری (از مسائل فلسفه سیاسی) ندارد، در حالی که اگر سیاق جملات، صارفہ نباشد، ظرفیت برداشت سیاسی «ضرورت التزام مسلمانان به دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در ابعاد گسترده» از آیه وجود دارد که روایاتی نیز به‌عنوان قراین چنین برداشتی گزارش شده است:

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا... آنچه را خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا [این اموال عظیم] دست به‌دست میان ثروتمندان شما نگردد. آنچه را رسول خدا برای شما آورده، بگیرید و اجرا کنید و آنچه را از آن نهی کرده، خودداری نمایید... (حشر: ۷).

باتوجه به آیه ۶ سوره حشر (سیاق آیات) و ابتدای آیه ۷ (سیاق جملات آیه)، این بخش از آیه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» به فیء مربوط خواهد بود و منظور این است که آنچه را رسول صلی الله علیه و آله و سلم از فیء به شما می‌دهد، بگیرید و آنچه را نداد و شما را از آن نهی فرمود، مطالبه نکنید؛ پس هرگز پیشنهاد نکنید که همه فیء را میان همه مؤمنان تقسیم کند. معنای ارجاع‌دادن نیز این است که باید زیر نظر آن جناب مصرف شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۰۴). فخر رازی در بخش

نخست از نظر خویش تصریح می‌کند:

أعطاكم الرسول من الفیء فخذوه فهو لكم حلال و ما نهاكم عن أخذه فانتهوا وَأَنْتُمْوَا اللَّهُ فِی أَمْرِ الْفِیءِ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ عَلٰی مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ الرَّسُولُ» (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۹، ص ۵۰۷).

این شبهه به بیانات گوناگون نقل شده و تلاش شده است بر اساس آن استدلال‌ها به این آیه برای گستردگی قلمرو اطاعت از پیامبر ﷺ به چالش کشیده شود؛ از جمله برخی قرآنیون، آیه را فقط مربوط به مسئله فیء می‌دانند: «یک اشکالی که در سیاق است... و امروز قرآنیون عمدتاً می‌گویند: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ، مربوط به غنائم است» (قزوینی، ۱۳۹۸).

در مقابل مفسرانی به «عام بودن آیه» تصریح کرده‌اند؛ مثلاً فخر رازی (بدون اشاره به وجه بهتر بودن عام دانستن)، صدر آیه «مَا آفَاءَ اللَّهُ» را داخل در عموم بخش دوم آیه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ وَمَا نَهَاكُمُ الرَّسُولُ» می‌داند:

وَالْأَجُودُ أَنْ تَكُونَ هَذِهِ الْآيَةُ عَامَةً فِي كُلِّ مَا آتَى رَسُولَ اللَّهِ وَ نَهَى عَنْهُ وَ أَمْرَ الْفِیءِ داخل فی عمومه (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۹، ص ۵۰۷).

علامه معتقد است آیه - با صرف نظر از سیاق - شامل تمامی اوامر و نواهی رسول ﷺ می‌شود و منحصر به دادن و ندادن سهمی از فیء نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۰۴ / نیز ر.ک: نساء: ۶۵ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۳، ص ۵۰۸ / مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۹ / بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۳۳۶). ابن عاشور نیز آیه را در مورد فیء به دست آمده از بنی نضیر می‌داند، ولی به عام بودن آیه تصریح می‌کند: «این آیه جامع برای امر به تبعیت آنچه از سخن و عمل از نبی ﷺ صادر می‌شود است؛ پس همه ادله سنت در آن مندرج است» (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۸، ص ۷۷).

آیت الله مکارم شیرازی معتقد است:

آیه اطلاق دارد و تمام اوامر و نواهی پیامبر ﷺ را شامل می‌شود. خداوند با این آیه اطاعت پیغمبر را در آنچه برای مردم آورده و آنچه نهی کرده، واجب نموده است که شامل قول و فعل و تقریر می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۱۶۵).

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که وقتی اقتضای سیاق آیه قبل (سیاق آیات) و این آیه (سیاق جملات) مربوط بودن آیه به فیء بنی نضیر است، باید «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ وَمَا نَهَاكُمُ الرَّسُولُ» نیز به مسئله خاص فیء مربوط باشد؛ پس چگونه بر خلاف سیاق جملات در آیه، اموری چون ولایت پیامبر ﷺ بر تشریح و شأن قانونگذاری وی و تفویض امر امت و تدبیر امور بندگان خدا را می‌توان برداشت کرد؟ (برای مطالعه بیشتر در مورد ولایت تشریحی رسول خدا ﷺ، ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱۰، ص ۱۰۲).

پاسخ اینکه کارکرد سیاق (قرینه لفظی متصل) جایی است که واژگان و عبارات، معانی ناهماهنگ و نامتناسب با متن سخنان گوینده داشته باشند و بخواهیم با قرینه سیاق، معنای ناهماهنگ با متن را کنار بگذاریم، ولی گاهی یک واژه یا جمله، در دو یا چند معنا ظهور دارد و همه معناها نیز با سیاق سازگارند (سازگاری معنای کلی یک جمله با معنای مصداقی جمله دیگر). در چنین وضعیتی نمی‌توان از سیاق (به‌عنوان صارف از یک معنا) استفاده کرد. در مورد آیه نیز مراجعه مجدد به آیه نشان می‌دهد:

۱. از یک سو اموری چون مطلق و فراگیر بودن موضوع ماء موصوله گویای آن است که جمله «ما آتاکم الرسولُ فخذوهُ وما نهاکم عنهُ فانتهوا» در معنای عام ظهور دارد و هر چیزی را که پیامبر ﷺ بدهد یا بازدارد (همه دستورهای پیامبر ﷺ در مورد فیء یا هر امر دیگری)، شامل می‌شود.

۲. از سویی جمله دوم «ما آتاکم وما نهاکم» نسبت به جمله نخست «ما آفأ الله...» کبرای کلی است و جمله نخست، مصداق و صغرای آن است و دو جمله نسبت مصداق و کلی دارند. در چنین وضعیتی معنای کلی و عام (ظهور جمله دوم)، با معنای مصداقی و خاص (سیاق) ناسازگار نیست تا بگوییم سیاق می‌تواند ظهور جمله در معنای عام را به مورد صدر آیه مقید سازد و برداشت اختیارات فراگیر برای پیامبر ﷺ در امر و نهی و لزوم اطاعت مردم از وی در همه حوزه‌هایی که امر و نهی می‌کند، نادرست باشد. آیت الله مکارم ذیل آیه خمس به این نکته (فراگیری قلمرو خمس به‌رغم دلالت سیاق آیات بر اختصاص به غنائم جنگ) این‌گونه اشاره می‌کند:

سیاق عمومیت آیه را تخصیص نمی‌زند و به‌عبارت روشن‌تر، هیچ مانعی ندارد که مفهوم آیه یک معنای کلی و عمومی باشد و درعین حال مورد نزول آیه ... که یکی از موارد این حکم کلی است، بوده باشد و این‌گونه احکام در قرآن و سنت فراوان است که حکم کلی است و مصداق جزئی است؛ مثلاً ... «ما آتاکم الرسولُ فخذوهُ وما نهاکم عنهُ فانتهوا» ... آیه یک حکم کلی درباره لزوم پیروی از فرمان‌های پیامبر ﷺ بیان می‌کند، درحالی که مورد نزول آن اموالی است که از دشمنان بدون جنگ به‌دست مسلمانان می‌افتد و اصطلاحاً به آن «فیء» گفته می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۱۸۱).

البته آیت الله مکارم شیرازی به «لا تکلف نفسُ إلا وسعها» (بقره: ۲۳۳) توجه می‌دهد که درباره اجرت زنان شیرده، به پدر دستور می‌دهد به اندازه توان اجرت بدهد، ولی معتقد است ورود آیه در مورد خاص، مانع عمومیت قانون (عدم تکلیف به ما لایطاق) نمی‌تواند بشود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۱۸۱).

فراتر از قلمرو بحث، گفتنی است در روایات فراوانی برای تفویض احکام به پیامبر ﷺ به همین

آیه استناد شده است که دال بر عام دانستن آیه می‌باشد؛ مانند این روایت که در آن به تفویض امر دین و امت به پیامبر ﷺ برای مدیریت آنان تصریح شده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَذَبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوَسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (کلینی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۶۶/ نیز ر.ک: همان، ج ۲، ص ۳۹۸).

مطابق برخی روایات، پیامبر ﷺ پس از این تفویض الهی، به تشریح قوانینی پرداخت (همان، ج ۱، ص ۲۶۶). امام باقر علیه السلام نیز در پاسخ به شبهه (نفی کارها از پیامبر ﷺ در قرآن) بر پایه آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» (آل عمران: ۱۲۸)، به آیه ۷ سوره حشر تصریح کرد تا نشان دهد خداوند همه چیز را در اختیار پیامبرش قرار داده است. از جابر جعفی نقل شده است که آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» را نزد حضرت خواندم. حضرت ضمن توضیح اینکه آیه مربوط به رفع نگرانی از پیامبر به جهت ترس از عداوت قوم نسبت به اظهار ولایت امیر مؤمنان است، فرمود:

كَيْفَ لَا يَكُونُ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ وَ قَدْ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ جَعَلَ مَا أَحَلَّ فَهُوَ حَلَالٌ وَ مَا حَرَّمَ فَهُوَ حَرَامٌ، قَوْلُهُ: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»: چگونه از امر، چیزی برای پیامبر نباشد، با اینکه خدا به او تفویض کرده بود که آنچه را حلال کند، حلال قرار دهد و آنچه را حرام کند، حرام قرار دهد. سخن خدا این بود: ما آتاکم الرسول ... (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۹۸).

نتیجه

تحقیق ضمن بررسی و تطبیق تفاسیر و برداشت‌های سیاسی از قرآن کریم نسبت به سیاق جملات، اثبات کرد که بی‌اعتنایی یا متروک گذاشتن ظرفیت قرینه سیاق جملات از زمینه‌های تولید شبهات سیاسی قرآن محور است. این ظرفیت شبهه‌سازی در دو بخش عمده تبیین و در هر بخش به علاج رفع شبهه با توجه به این قرینه تمرکز شد. در بخش غفلت و نادیده‌انگاری سیاق جملات، سه دسته آیات بررسی شد: ۱. آیاتی که نسبت عطفی میان جملات باید مورد توجه شبهه‌کننده قرار می‌گرفت؛ مانند «غفلت از نقش تعلیلی جمله معطوف»، «وحدت موضوعی و ساختاری جمله‌های عطفی» و «اقتضای عطف در جملات»؛ ۲. آیاتی که مرجع ضمائر در جمله‌ها در خوش‌بینانه‌ترین حالت مورد غفلت شبهه‌کننده واقع شده است؛ ۳. آیاتی که غفلت از ترتیب جملات زمینه تولید شبهه سیاسی شده است. در بخش دوم، آسیب‌ها در استفاده از سیاق جملات را مورد توجه قرار داده و نشان داده شد که سیاق مندپنداری جملات یا صارفه‌پنداری مطلق سیاق جملات، چگونه می‌تواند شبهات سیاسی را ایجاد کند. در این بخش نیز ضمن شناسایی آسیب،

به تبیین روش رفع شبهات با تمرکز بر قرینه سیاق جملات اهتمام شد. دستاورد تحقیق می‌تواند عینی‌سازی یکی از بسترهای قواعدی تولید شبهات سیاسی، اثبات ضرورت پای‌بندی به قواعد مرتبط با سیاق جملات و معیارهای استفاده از آن در ارائه برداشت سیاسی عاری از شبهات، یافتن بخشی از ابزار لازم برای بستن مسیر یکی از زمینه‌های ایجاد شبهات سیاسی و گشودن مسیری برای تشخیص این‌گونه شبهات باشد. ضمن اینکه قدمی در مسیر قاعده‌مندسازی فهم سیاسی قرآن برداشته شد و در صورت تبیین و تولید دیگر ابعاد در حوزه سیاق، برداشت‌کنندگان را به ضابطه‌مندی برداشت‌های‌شان امیدوار سازد.

منابع

- * قرآن کریم.
- ** نهج البلاغه.
۱. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحرير والتنوير؛ بيروت: مؤسسة التاريخ، ۱۴۲۰ ق.
 ۲. اسعدی، محمد؛ آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری؛ تهران؛ حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.
 ۳. بابایی، علی‌اکبر؛ قواعد تفسیر قرآن؛ چ ۲، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و انتشارات سمت، ۱۳۹۵.
 ۴. بابایی، علی‌اکبر؛ مکاتب تفسیری؛ تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
 ۵. بحرانی، سیدهاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ قم: مؤسسه البعثة قسم الدراسات الإسلامیه، ۱۴۱۵ ق.
 ۶. جمعی از نویسندگان؛ پیوند دین و حکومت؛ تهران: مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۷۸.
 ۷. جمعی از نویسندگان؛ دائرة المعارف فقه مقارن؛ قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۷ ق.
 ۸. جمعی از نویسندگان؛ دائرة المعارف قرآن کریم؛ تهران: مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۷۵-۱۴۰۰.
 ۹. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم؛ قم: اسراء، ۱۳۸۶-۱۳۹۰.
 ۱۰. حسن‌بگی، علی؛ «بررسی و تحلیل قرینه سیاق و تأثیر آن بر فهم قرآن با رویکرد آسیب‌شناختی»، پژوهش‌های ادبی قرآنی؛ ش ۲، تابستان ۱۳۹۷، ص ۱۰۹-۱۳۵.
 ۱۱. حسینی کاشانی، فاطمه مرضیه؛ «آسیب‌شناسی تطبیق قاعده سیاق در تفسیر آیات قرآن»، حسنا؛ ش ۲۱، تابستان ۱۳۹۳، ص ۱۱۷-۱۴۶.
 ۱۲. خمینی، سیدروح‌الله؛ تهذیب الأصول؛ تقریر جعفر سبحانی؛ قم: اسماعیلیان، ۱۳۸۲.
 ۱۳. خمینی، سیدمصطفی؛ ثلاث رسائل، دروس الأعلام و نقدها؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ ق.
 ۱۴. رجبی، محمود؛ روش‌شناسی تفسیر قرآن؛ قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه و انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
 ۱۵. رشیدرضا، محمد؛ المنار (التفسیر القرآن الکریم)؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۴ ق.
 ۱۶. زرخشی، بدرالدین محمد بن محمد بن عبدالله؛ البرهان فی علوم القرآن؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۰ ق.
 ۱۷. سها؛ نقد قرآن؛ [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۳۹۹.

۱۸. سید رضی، محمد بن حسین بن موسی؛ حقائق التأویل فی متشابه التزیل؛ بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۶ق.
۱۹. سیستانی، علی؛ الرافد فی علم الأصول؛ قم: مكتبة آية الله العظمى السيد السيستاني، ۱۴۱۴ق.
۲۰. صدر، سید محمد باقر؛ دروس فی علم الأصول (الحلقة الأولى)؛ قم: دارالثقلین، ۱۴۲۰ق.
۲۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۲. طبرانی، سلیمان بن احمد؛ التفسیر الکبیر؛ اردن: دارالکتب الثقافی، ۲۰۰۸م.
۲۳. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر؛ جامع البیان فی التفسیر القرآن؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
۲۴. عابدی، محمد؛ «بررسی مقایسه‌ای برداشت‌های سیاسی از قرآن در عرصه قاعده سیاق در آیات»، دوفصلنامه علمی مطالعات تفسیر تطبیقی؛ ش ۱۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱، ص ۱۰۱-۷۴.
۲۵. عابدی، محمد؛ مبانی سیاست از منظر قرآن کریم؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۴۰۰.
۲۶. عابدی، محمد؛ مبانی و اصول تفسیر سیاسی؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۴۰۲.
۲۷. عظیمی فر، علیرضا؛ قرآن و امامت اهل بیت؛ قم: مهر امیرالمؤمنین، ۱۳۸۸.
۲۸. العک، خالد عبدالرحمن؛ أصول التفسیر و قواعد؛ بیروت: دارالفنانش، ۱۴۰۶ق.
۲۹. عیاشی، محمد بن مسعود؛ تفسیر العیاشی؛ تهران: مكتبة العلمیة الإسلامیة، ۱۳۸۰ق.
۳۰. فاکر میبدی، محمد؛ قواعد التفسیر لدى الشیعة والسنة؛ تهران: المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الإسلامیة، ۱۳۸۶.
۳۱. فخر رازی، محمد بن عمر؛ تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)؛ ج ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۳۲. قزوینی، سید محمد؛ آیه «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» از دیدگاه مفسرین اهل سنت؛ مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)، تاریخ مراجعه: ۱۶ بهمن ۱۳۹۸؛ مندرج در: www.valiasr-aj.com
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج ۵، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۱.
۳۴. مطهری، مرتضی؛ اسلام و نیازهای زمان؛ ج ۹، تهران: صدرا، ۱۳۷۳.
۳۵. معرفت، محمد هادی؛ التفسیر الأثری الجامع؛ قم: مؤسسه نشر التمهید، ۱۳۸۷.
۳۶. مکارم شرازی، ناصر؛ آیات ولایت در قرآن؛ قم: انتشارات نسل جوان، ۱۳۸۱.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر؛ پیام قرآن؛ ج ۲، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۱۳۷۵.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج ۱۰، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱.

